

# می خواهیم با اخبار رسانه‌ها گلاویز شوم

گفتگو با مایکل کرایتون، فیلمنامه‌نویس  
سینما

داگلاس جی راد  
ترجمه: ع.ش

مایکل کرایتون نامی آشنا برای علاقمندان فیلم و سینماست، او که از دنیای ادبیات وارد دنیای سینما شده، در حال حاضر یکی از مطرح‌ترین فیلمنامه‌نویسان هالیوود است. همین موفقیت باعث شده تا او به فعالیت‌های دیگری نیز در حرفه سینما بپردازد.

سینمادوستان او را بیش از هر چیز با نام پارک ژوراسیک و دایناسورهای عظیم‌الجثه آن می‌شناسند. موفقیت فراوان این کتاب (و البته فیلم آن) سبب شد که کرایتون قسمت دوم آن را بنویسد و استیون اسپیلبرگ هم یک بار دیگر کارگردانی آن را به عهده بگیرد. این فیلم تابستان امسال به روی پرده سینماها می‌رود و از هم اکنون پیش‌بینی می‌شود استقبال خیلی خوبی از آن شود. کرایتون سال قبل هم در نگارش فیلمنامه فیلم موفق حادثه‌ای گردبار (بان دی بونت) نقش اصلی را بازی کرد. کرایتون هم چنین چند فیلم (البته غیرموفق) را به عنوان کارگردان در کارنامه خود دارد، که می‌توان از بین آنها به سرقت بزرگ قطار (براساس نوولای از خودش)، کوما و دنیای غرب اشاره کرد.

## او کیست؟

آیا او استاد است؟ یک استاد خلق هیجانانگیز

داغ به شیوه‌ای که او ضاع روز می‌پذیرد؟ کتاب افشاگری او درباره مزاحمت‌های جنسی است. آفتاب تابان او سایه روشن‌های روابط بین آمریکا و ژاپن را مورد بررسی قرار داد و درباره نفوذ ژاپن بر روی اقتصاد آمریکا بحث کرد. کشی آندرومدا The Andromeda strain درباره ترس آدمی از موجودات مرگبار بسیار کوچکی صحبت می‌کرد که فضاوردان پس از بازگشت از اولین سفر فضایی خود به ماه، به زمین آوردند. آیا لازم است درباره پارک ژوراسیک او حرفی بزنیم؟

حالا او قصه تازه‌ای به نام Airframe نوشته است. این قصه درباره تحقیقات ویژه‌ای است که درباره حادثه سقوط یک هواپیما است. حادثه‌ای که خیلی سریع به صورت تیتراژ روزنامه‌ها و مجلات درمی‌آید.

قصه زمانی منتشر می‌شود که در سراسر جهان بحث پیرامون سقوط هواپیمای «تی دبلیو» ادامه دارد و این حادثه دلخراش هنوز در یاد و خاطره مردم است.

با این حال، مایکل کرایتون تصور نمی‌کند که از سوی جامعه و آدم‌های آن، مطرح‌ترین چهره روز باشد. این فیلمنامه‌نویس، کارگردان و رمان‌نویس ۵۴ ساله که بزودی وارد سی و پنجمین سالگرد فعالیت‌های ادبی - هنری خود می‌شود، می‌گوید: «دقیقاً فکر می‌کنم که هنوز به درستی درک نشده‌ام. برایتان یک مثال ساده می‌زنم. به یاد می‌آورم زمانی که همه مردم درباره سفینه چلنجر نگران بودند، من حیرت‌زده بودم. می‌دانید چرا؟ زیرا واکنش من این بود که چگونه می‌توان با دو میلیون تن مواد سوختنی پرواز کرد و سالم به مدار رسید؟ چه کسی گفته این کار مثل قدم‌زنی در پارک بزرگ ملی است؟ از آغاز برایم محرز بود که این کار خطرناک است و فاقد ایمنی.

گرچه او می‌گوید که از حضور خانم کرپستا مکالیف معلم محبوب بچه‌ها در سفینه فضایی ناراحت شده است

(مثل خیلی‌های دیگر) اما هنوز از نزدیک، برای دیدار محل حادثه و قبر آنها که مرده‌اند، نرفته است.

کرایتون می‌گوید: «منی‌دانم چگونه می‌توانم درباره این حادثه صحبت کنم یا چیزی بنویسم. من فقط درباره چیزهایی می‌توانم بنویسم که مرا کاملاً جذب خود کرده باشند و به آنها علاقمند شده باشم.»

شاید به همین دلیل است که او توانسته در قصه‌های دیگری که نوشته تا این حد موفق باشد. آن آدم‌ها و موفقیت‌ها او را به شدت به خود علاقمند کرده‌اند.

مایکل کرایتون یکی از معدود نویسندگانی است که یکی پس از دیگری کتابهای پرفروش و موفقی نوشته است و تقریباً تمام کتابهای او توسط فیلمسازان مختلف تبدیل به فیلم سینمایی شده است. برای مثال فیلم پارک ژوراسیک او در سطح بین‌المللی بیش از ۹۱۲ میلیون دلار فروش کرده است. در نظرخواهی مجله «فوربز» درباره بهترین و سرشناس‌ترین چهره‌های دنیای سرگرمی، او نفر دهم جدول است.

حقوق سینمایی برگردان کتاب Airframe قبل از این توسط شرکت سینمایی «تاجستون پیکچرز» خریداری شده است. نشریه ویرایتی خبر می‌دهد که کرایتون برای فروش امتیاز سینمایی کتاب خود حدود ۱۰ میلیون دلار گرفته است. تاکنون چنین رقمی به هیچ فیلمنامه‌نویس یا نویسنده‌ای داده نشده است.

اما کرایتون هیچ علاقه‌ای ندارد درباره پولهایی که می‌گیرد میزان درآمدش حرف بزند. با این حال کتمان نمی‌کند که مایل است به صورت قصه‌نویس سوپرستار درآید. هدفم همین است. خیلی دلم می‌خواهد شمار خوانندگان آثار خود را افزایش دهم. رسیدن به این موفقیت باعث می‌شود او بتواند بدون هیچ مانعی، آنچه را که دوست دارد بنویسد.

اما، خوب، اگر مانعی در راه نوشتن یک نویسنده وجود نداشته باشد دیگر هیچ مطالبه و رقابتی در کار نخواهد

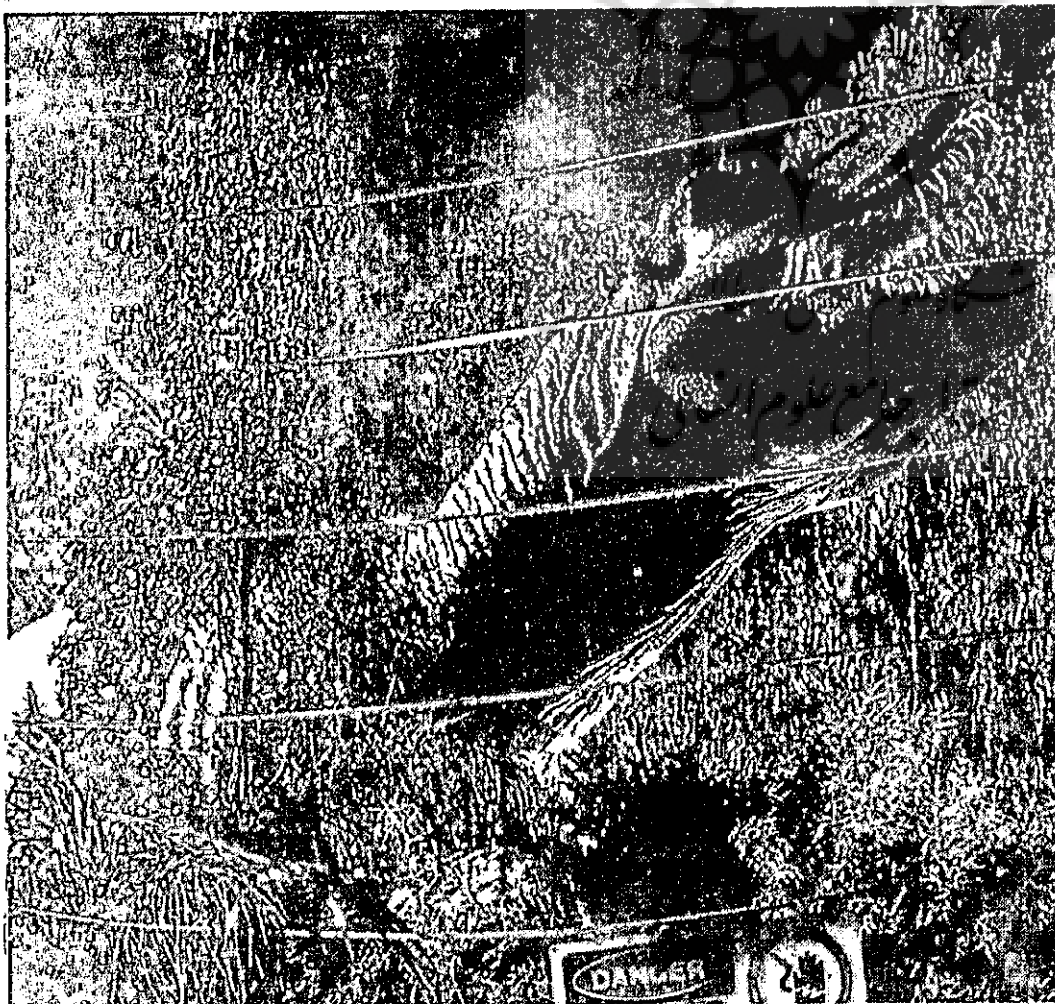
بود. وقتی مطالبه‌ای وجود داشته باشد، نوشته حال و هوای بهتر و قشنگ‌تری پیدا می‌کند. انجام کار به این صورت شیرین و جذاب است. به این شیوه کار علاقه دارم. اما کرایتون، که اکنون با همسر چهارم و دختر جوانشان در لس‌آنجلس زندگی می‌کند. فکر می‌کند عمده کردن بحث پیرامون پول و درآمد باعث می‌شود از توجهات پیرامون آنچه که هدف اوست کاسته شود: کارش، چیزی که بیشتر از هر چیز دیگر آنرا دوست دارد.

وی می‌گوید: «قبل از این همه عادت داشتند که درباره بلندی قد من صحبت کنند، کرایتون ۲ متر و پنج سانتی‌متر قد دارد. او اضافه می‌کند که اوایل این موضوع را خیلی جدی نمی‌گرفت: «بزودی متوجه شدم این مسئله کمی غیرعادی است. اما مگر می‌شد این موضوع را به دست فراموشی سپرد یا پنهانش کرد؟ و حالا همین‌ها درباره اینکه درآمد من چقدر است صحبت می‌کنند.»

البته نشریات سینمایی خبر می‌دهند که اولین چکی که او از بابت نویسندگی گرفت ۶۰ دلار بود! آن نوشته یک مقاله و گزارش شعر بود که در سن ۱۴ سالگی برای «نیویورک تایمز» نوشت. او بخاطر می‌آورد که تا سه سال بعد از آن دیگر هیچ نوشته‌ای از او در جایی به چاپ نرسید. این در حالی بود که موفقیت ناگهانی‌اش او را تشویق کرد که تکه‌ها و قطعه‌های زیادی از نوشته‌هایش را برای انواع و اقسام مجلات بفرستد.

مایکل کرایتون پسر یک تبلیغاتچی قدیمی است که توانست خود را تا سطح بالای کارآگاهی بالا بکشد. کرایتون از دانشگاه هاروارد فارغ‌التحصیل شد. در آنجا او در رشته باستان‌شناسی تحصیل کرد. او قبل از اینکه وارد مدرسه دارویی هاروارد شود، سفری به اروپا کرد.

اما رشته پزشکی نتوانست او را قانع کند، و حتی زمانی که این رشته را آموخت، هیچوقت آنرا در عمل مورد استفاده قرار نداد. او که علاقه فراوانی به مطالعه داشت، به سراغ نوشتن رفت. یکی از شخصیت‌های مورد علاقه این





## «مردی برای تمام فصول» غروب کرد.



جوان قد بلند، یک قهرمان قرن هفدهمی در دادگاه چارلز شاه دوم در انگلستان بود.

بالاخره او تصمیم نهایی خود را گرفت و تمام دقت خود را به نوشتن اختصاص داد. کشش آندرومدا اولین نوولی بود که او با نام خودش به چاپ رساند.

کرایتون می‌گوید در جستجوی داستانی بوده است که در آن بتواند با اخبار رسانه‌ها گلاویز شود. در همین راستا او صنعت هواپیما را سوژه خوبی برای قصه خود کرد.

همیشه چنین به نظر می‌رسید که ما تعداد زیادی از مردم را در گوشه و کنار جهان داریم که از پرواز و سوار شدن به هواپیما وحشت دارند. یکی از دلایل مهم این امر نوع مطالب مقالاتی است که رسانه‌ها درباره‌اش می‌نویسند و می‌گویند، اما آنچه که درباره نوشته من اهمیت دارد این است که منبع آن براساس یک ماجرای واقعی است.

او در نوشته‌هایش خیلی زیاد درباره رسانه‌های جمعی و نوع اخبار می‌گوید، زیرا: اخبار به نوعی بر همه چیز تسلط دارند. از سوی دیگر منبع اولیه هر آدمی برای کسب اطلاعات همین اخبار رسانه‌هاست. چه قبول کنیم چه نکنیم، اخبار رسانه کارکرد فراوانی برای جامعه دارد. البته شما می‌توانید در این باره بحث کنید که چنین است یا نیست.

کرایتون اذعان می‌کند که اطمینان چندانی به اخبار رسانه‌ها ندارد. به اعتقاد او بسیاری از اخبار نتیجه شایعاتی است که از این سو و آن سو پخش می‌شود؛ در حقیقت، ما مدت زمان طولانی است که با شایعات سردرگریانیم. مطمئناً من می‌توانم این نکته را بگویم که بازار شایعات مثل سوپرمارکتی است که هر خبری را در آن به قیمت روز می‌فروشند. بدون شک فاصله و تفاوت بسیار زیادی بین این نوع ژورنالیسم بازاری و آنچه که زمانی در نیویورک تایمز وجود داشت، وجود دارد. امروزه روز دیگر کمتر خبری را می‌بینیم که واقعا حکم یک خبر را داشته باشد. □

فرد زینه مان فیلمساز سرشناس و خالق آثاری چون *صلوة‌ظهر* و *از اینجا تا ابدیت* در آخرین روزهای پایانی سال قبل (۱۵ مارس ۱۹۹۷) در لندن به دلیل سکته قلبی درگذشت.

تیم زینه مان پسر فیلمساز که خود تهیه‌کننده سینماست، همان زمان به خبرنگاران گفت پدرش که روز جمعه رخ داد شوک عجیبی به خانواده او وارد کرده است. خانواده‌ای که قرار بود نودمین سالروز تولد او را در ۲۹ آوریل جشن بگیرند.

زینه مان در اتریش به دنیا آمد و سالهای ۱۹۵۳ و ۱۹۶۶ جوایز اسکار را برای فیلمهای *از اینجا تا ابدیت* و *مردی برای تمام فصول* گرفت. او به دلیل خلق آثار کلاسیکی چون *روز شغال*، *جولیا* و *سرگذشت راهبه* از سوی منتقدین سراسر جهان تحسین شده بود. زینه مان جوان گفت پدرش کاراکترهای قائم بر خود و استواری را در فیلمهایش به تماشاگران عرضه می‌کرد. کاراکترهایی که شباهت فراوانی به خود او داشتند؛ او شباهت زیادی به کاراکترهای فیلمهای مهم خود همچون *در چیه غریب خبری نیست* و *از اینجا تا ابدیت* داشت. او همیشه از خود شجاعت، افتخار، پایداری و شکیبایی نشان می‌داد. پدرم همیشه آن فیلمی را می‌ساخت که احساس می‌کرد دوست دارد و باید آن را بسازد. این مسئله که آیا این فیلم موفقیت تجاری خواهد داشت یا خیر، برایش اهمیتی نداشت. او در بنیستم فیلمسازی هالیوود یک پدیده متحصرفرد بود. او توانایی خلق هر نوع فیلمی را داشت. تیم زینه مان گفت پدرش - که در طول ۳۰ سال گذشته در لندن زندگی می‌کرده است - دو اسکاری را که گرفته بود، از چشم‌ها پنهان کرده بود؛ او آدمی بسیار نجیب بود. اسکارهایش را در قفسه‌ای گذاشته بود و همیشه در قفسه بسته بود. او علاقه‌ای به نمایش آنها به دیگران نداشت.

فرد زینه مان در طول ۴۰ سال فعالیت هنری حدود ۲۰ فیلم بلند سینمایی کارگردانی کرد. او بازیگرانی چون *گری کوپر* و *آدري هپبورن* را در بهترین فیلمها و بازیهای سینمایی‌شان رهبری کرد. او در سال ۱۹۵۰ مارلون براندو را با فیلم *مردان به تماشاگران سینما معرفی کرد*.

سال ۱۹۸۲ پس از کارگردانی فیلم *پنج روز یک تابستان* با بازی *شون کاتری* کار فیلمسازی را متوقف کرد. علت این کار مشکلات جسمانی و بیماری قلبی بود. اما برخی منتقدین گفتند حمله تندی که علیه فیلم صورت گرفت، باعث شد تا او برای ادامه کار دلسرد شود.

زینه مان که در وین به دنیا آمد در جوانی به تمرین ویولون پرداخت، اما زمانی که خود متوجه شد استعدادی در این رشته ندارد، آن را رها کرد. پس از آن رشته حقوق را انتخاب کرد و در این رشته از دانشگاه وین مدرک گرفت. با این حال در سال ۱۹۷۷ شیفته کار فیلم و سینما می‌شود. در همین سال به عنوان یکی از اولین دانشجویان رشته سینما به پاریس رفته و در آنجا در این رشته به تحصیل می‌پردازد. کار خود را در این حرفه با دستکاری فیلمبرداری شروع می‌کند. سال ۱۹۲۹ به هالیوود می‌رود و در فیلم *در چیه غریب خبری نیست* به عنوان دستیار صحنه استخدام می‌شود. کار خود را با تدوین و دستکاری کارگردانی برای فیلمسازی چون *برتولد ورتول*، *رابرت فلاهرتی*، *بازی برکلی* ادامه می‌دهد تا خود در سال ۱۹۳۵ با فیلم *موج* وارد عرصه فیلمسازی می‌شود.

در هالیوود از زینه مان به عنوان *مرد همه فن حریف*، اسم می‌بردند. او همیشه با استانداردهای سطح بالای حرفه‌ای خود همکارانش را به شگفتی وامی‌داشت. او فیلمهای جدی و عمیقی ساخت که ضمن جذب تماشاگران فکوری، با استقبال خوب سینماورهای عادی هم روبرو می‌شد و جزء آثار پرفروش زمان نمایش خود بودند. جز اسکارهایی که خود زینه من دریافت کرد، در مجموع ۵ فیلم او جستجو، *صلوة‌ظهر*، *از اینجا تا ابدیت*، *مردی برای تمام فصول* و *جولیا* بر روی هم ۲۵ اسکار گرفتند. این اسکارها به عوامل مختلف فیلم از جمله بازیگر، تدوینگر، فیلمبردار و ... داده شدند. جسد فرد زینه مان روز ۲۹ آوریل مصادف با نودمین سالگرد تولدش در لس‌آنجلس دفن شد.

### فیلمشناسی:

*موج* (۱۹۳۵)، آن مادرها باید زندگی کنند (۱۹۳۸)، وقتی آمریکا می‌خوابد (۱۹۳۹)، گذرگاه ممنوع (۱۹۴۱)، *kid glove killer* (۱۹۴۲)، چشم‌ها در خواب (۱۹۴۲)، هفتمین صلیب (۱۹۴۴)، آقای جیم کوچولو (۱۹۴۶)، برادرم با اسبها حرف می‌زند (۱۹۴۷)، جستجو (۱۹۴۸)، عمل خشونت (۱۹۴۸)، مردان (۱۹۵۰)، ترزا (۱۹۵۱)، *صلوة‌ظهر* (۱۹۵۲)، عضو عروسی (۱۹۵۳)، از اینجا تا ابدیت (۱۹۵۳)، اوکلاهما (۱۹۵۵)، کلاهی پراز باران (۱۹۵۷)، مرد پسر و دریا (تاتمام، ۱۹۵۸)، سرگذشت راهبه (۱۹۵۹)، غروب‌ها (۱۹۶۰)، اسب گهر را بنگر (۱۹۶۴)، مردی برای تمام فصول (۱۹۶۶)، روز شغال (۱۹۷۳)، جولیا (۱۹۷۷)، پنج روز یک تابستان (۱۹۸۲)